

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم یکی از نکاتی که ببینیم از آیه شریفه در این مورد چه استفاده می‌شود این است که نسبت به این اصناف ثلاثه یتامی، مساکین و ابن سبیل، در فقه اختلاف است بین فقهاست که آیا نسبت به اینها بسط واجب است یا نه؟ تسویه واجب است یا نه؟ استیعاب واجب است یا نه؟ در فقه این سه عنوان را داریم، عنوان بسط که مقصود از بسط یعنی این نصف از خمس را بین این سه گروه تقسیم بشود، مراد از بسط اصل تقسیم بین این سه گروه است.

کسانی که می‌گویند بسط واجب است می‌گویند جایز نیست که این نیمه دوم خمس را فقط به یتامی داد، یا فقط به مساکین داد، بلکه باید سه قسمت بشود و هم به یتامی و هم مساکین و هم به ابن سبیل داده بشود این يك عنوان، عنوان دوم تسویه است آیا علاوه بر بسط این نیمه دوم را باید علاوه بر اینکه سه قسمت کنیم، سه قسمت مساوی هم باید بشود؟ نیمه دوم را سه قسمت کنیم اما بین شان اختلاف نباشد به یتامی دو برابر مساکین داده نشود به مساکین دو برابر ابن سبیل داده نشود بلکه تسویه باشد بین این اصناف ثلاثه نیمه دوم را سه قسمت کنیم، سه قسمت مساوی.

عنوان سوم عنوان استیعاب است یعنی علاوه بر اینکه بسط واجب است، علاوه بر اینکه تسویه بین این اصناف ثلاثه لازم است آیا استیعاب هم لازم است یا نه؟ یعنی آن قسمتی که سهم یتامی شد به جمیع یتامی داده، آن قسمتی که سهم مساکین است به جمیع مساکین باید داده بشود، پس ما در فقه این سه عنوان را داریم، بسط، تسویه، استیعاب. در مورد استیعاب تقریباً دیگر اتفاق فقهاست بر اینکه استیعاب واجب نیست برای اینکه خود استیعاب متعذر است، حالا چطور انسان می‌تواند در شهر خودش اگر کسی بخواهد خمسش را بپردازد تمام یتامی را پیدا بکند، تمام مساکین را پیدا بکند، استیعاب يك امری است که عادتاً متعذر است و در تکالیف شرعیه آنچه که عادتاً متعذر است متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد آنچه که برای نوع مردم عادت از تعذر دارد از دایره تکلیف خارج است.

پس چون استیعاب تعذر دارد لذا باید استیعاب را بگذاریم کنار و بگوییم آیه شریفه خطاب به جمیع مکلفین نسبت به مجموع اینهاست، نه خطاب به هر فردی نسبت به مجموع اینها اگر يك وقت می‌گوییم که آقا هر کسی که خمس را باید بپردازد این شخص را خداوند می‌گویند لله للرسول لذی القربی این شخص باید به یتامی به مساکین و به ابن سبیل بدهد اگر آیه شریفه مفادش خطاب الی کل واحد بالنسبة الی المجموع بود اینجا برای استیعاب توهمش بود و مجالی برای استیعاب بود اما وقتی می‌گوییم آیه بعنوان يك قانون کلی است کل فرد را در مقابل مجموع نمی‌خواهد قرار بدهد بلکه مجموع مکلفین در مقابل مجموع، اگر گفتیم آیه شریفه نمی‌خواهد فرد را مکلف کند بالنسبة الی المجموع بلکه مجموع مکلفین بالنسبة الی المجموع است، اگر مجموع در مقابل مجموع شد یعنی حالا در این نیمه دوم يك نفر می‌تواند سهم خودش را فقط به یتامی بدهد، دیگری می‌تواند سهم خودش را فقط به مساکین بدهد سومی می‌تواند سهم خودش را به ابن سبیل بدهد اما اگر گفتیم کل فرد در مقابل مجموع است

این معنایش این است که هر فردی خمسش را باید این چنین بکند تقسیم بکند بین این سه تا، پس ما از خمود این بیان، از این بیان برای موارد دیگر هم استفاده می‌کنیم.

از این بیان استفاده می‌کنیم که مسلماً در آیه شریفه استیعاب لازم نیست. ما تا اینجا می‌خواهیم بگوییم استیعاب لازم نیست، دلیلمان چیست؟ اولاً استیعاب تعذر دارد، استیعاب را معنا کردیم یعنی هر سهمی که به یتامی داده شد به همه مساکین داده بشود نمی‌شود، هر سهمی که به مساکین داده شد به همه مساکین داده بشود و ثانیاً وقتی ما آیه شریفه را مجموع در مقابل مجموع منتها لا من حیث المجموع معنا بکنیم مجالی برای استیعاب باقی نمی‌ماند حالا برویم سراغ دوتا عنوان دیگر آیا ما از آیه شریفه بسط و وجوب بسط را استفاده می‌کنیم یا اینکه استفاده نمی‌شود اقوال فقهاء را قبلاً اشاره کردیم مشهور فقهاء قایل به عدم وجوب بسط هستند صاحب جواهر، از کتاب مدارك و ذخیره نقل می‌کند عدم الخلاف را و از کتاب منتهی علامه هم می‌فرمایند بل يفهم الاجماع یعنی مشهور فقهاء بسط را واجب نمی‌دانند.

حالا ما با قطع نظر از فتاوی فقهاء ببینیم از آیه شریفه چه استفاده‌ای می‌شود! کسانی که می‌خواهند بسط را واجب بکنند اینها باید آیه شریفه را لام را هم لام ملکیت قرار بدهند و هم بگویند واو اقتضای شراکت دارد اگر گفتیم هذ المال لزيد و عمرو این لام اقتضای ملکیت دارد واو هم همانی که در ادبیات می‌گوید يفيد الجمع یعنی مسئله شراکت. اگر بگوییم آیه شریفه هردو را دارد **وَعَلَّمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ** پس واو در اینجا هست، لام هم لام ملکیت است لام ملکیت و واو عاطفه اقتضا می‌کند بگوییم هر کسی خمسش را باید بسط بدهد بین این اصناف که حالا عرض کردم عمدتاً هم اختلاف در این اصناف ثلاثه است این مدعا و دلیل قایل به بسط است.

باز اینجا ما چند جواب داریم، جواب اول این است که اولاً از کجا می‌فرمایید این لام در اینجا لام ملکیت است! ما وقتی به کتب ادبی مراجعه می‌کنیم برای لام معانی متعدده ذکر شده است يك لام ملکیت است، يك لام لام اختصاص است، يك لام لام استحقاق است، شما در این آیه شریفه که می‌گویید الحمد لله لام را که نمی‌توانید به ملکیت معنا بکنید! بگوییم حمد ملك خداست، لام را آنجا ادبا آمدند گفتند بمعنای اختصاص هم نیست بمعنای استحقاق است، یعنی آنی که فقط و فقط استحقاق حمد دارد، خداوند تبارك و تعالی است، برای لام اختصاص همانطوری که دیروز گفتیم به الجنة للمتقين مثال می‌زنند اینجا ما چه قرینه‌ای داریم که این لام لام ملکیت است؟

و چه بسا اگر بگوییم چون اول کلمه خدا را بیان فرموده لام را بر سر الله در آورده چون ملکیت در مورد خداوند معنا ندارد، آن را قرینه بگیریم برای اینکه در مورد رسول هم ملکیت نیست، یا بگوییم استحقاق است یا بگوییم اختصاص است، در مورد ذی القربى هم همینطور، البته در مقابل این حرف می‌شود اینطور گفت اگر وضع اولی لام برای ملکیت باشد، اگر در مورد خداوند معقول نشد قرینه داریم می‌گوییم در مورد خداوند قرینه داریم لام ملکیت معنا ندارد در آنجا به ملکیت تفسیر نمی‌کنیم اما در مورد رسول و ذی القربى روی همان اصل اولی است اما این بیان متفرع بر این است که ما بگوییم معنای حقیقی لام تملیک است بگوییم اصل اولی در میان این معانی که برای لام ذکر شده است ملکیت است ما چنین اصلی نداریم نه تنها چنین اصلی نداریم بلکه ما اگر به کتب ادبی مراجعه کنیم غالب ادبا می‌گویند موضوع له لفظ لام اختصاص است حالا اگر این را هم نگوییم علی ای حال می‌گوییم ما دلیلی برای اینکه اصل اولی در لام یا ظهور اولی لام ملکیت است نداریم. این جواب اول.

جواب دوم این است که همان مطلبی که در مورد استیعاب بود، آیه شریفه خطابش به مجموع است، نه خطابش به نحو استغراقی باشد، خطابش به این است که کل مکلف جنس المكلف من كان عليه قلم التكليف این ان لله خمسہ الی آخر است، خطاب به مجموع در مقابل مجموع است وقتی مجموع در مقابل مجموعه شد باز این قید را دقت داشته باشید نمی‌گوییم مجموعه من حیث المجموع، اگر مجموع من حیث المجموع باشد باید بگوییم همه مسلمانها باید بیایند خمسشان را همه یکجا جمع بکنند بعد همه تقسیم کنند بین این اصناف کسی این حرف رانزده است، مجموع است اما لا من حیث المجموع معنایش این است يك نفر لازم نیست به این اصناف ثلاثه پردازد اگر يك نفر بعد از آنی که نیمی از خمسش را که سهم خدا و رسول و امام هست پرداخت کرد بقیه‌اش را همه‌اش را داد به يك فقیری و به يك مسکینی یا همه را داد به يك یتیمی ما باشیم و آیه مانعی ندارد،

وقتی می‌گوید: واعلموا انما غنمتم یعنی همه شما آنچه که بعنوان فائده بدست می‌آورید، این را باید به اینها پردازید این هم جواب دوم. جواب سوم این است که حالا سلمنا اگر ما لام را برای ملکیت بگیریم از واو هم استفاده تشریک بکنیم این تالی فاسد دارد چند تالی فاسد دارد، تالی فاسد اولش این است که اگر واو اقتضای تشریک بکند طبق آنچه که در باب شرکت همه فقهاء قایل هستند که احدی از شرکاء بدون اذن شریک دیگر نمی‌تواند در آن مال تصرف بکند، پس اینجا مالی که ما می‌پریم به یتیم می‌دهیم بگوییم تا مساکین اجازه ندهند تا ابن سبیل اجازه ندهد او نمی‌تواند تصرف بکند کسی چنین حرفی را نمی‌زند اگر اقتضای شراکت بکند لازمه‌اش این است که احدی نتواند بدون اذن بقیه درش تصرف بکند.

و هكذا اگر اقتضای شراکت بکند از اول که می‌خواهد تقسیم بین یتیمی و مساکین و ابن سبیل بکند باید از همه اجازه بگیرد باید به اذن الجميع باشد ثالثاً اگر اقتضای شراکت بکند حالا این مقدار مال را که بعنوان خمس جدا کرد نمی‌تواند قیمتش را بدهد، باید بگوییم عینش را بپاید به همه یتامی و مساکین بدهد، در حالی که کسی این حرفها را نزده است همه می‌گویند اگر قیمتش را هم داد مانعی ندارد.

بنابر این این توالی فاسده‌ای که دارد ما در جواب سوم این توالی فاسده را ذکر کردیم، نتیجه این است که از آیه شریفه ما وجوب بسط را نمی‌توانیم استفاده بکنیم. پس کسانی که قایل به وجوب بسط هستند اگر تنها دلیلشان همین ظاهر آیه است این هم مواجه با این اشکالات است اما آنهایی که می‌گویند بسط واجب نیست، البته بنای عدم وجوب ما نیازی به دلیل نداریم همین مقدار که ما دلیلی بر وجوب بسط نداشتیم همین کافی است،

آنهایی که می‌گویند بسط واجب نیست می‌گویند لام در آیه برای استحقاق یا اختصاص است بعد ذکر یتامی مساکین، ابن سبیل بعنوان مالک نیست بلکه بعنوان مصرف است، شبیه این حرفی که در باب زکاة هم دارند، در باب زکاة فقراء عاملین، مؤلفه قلوبهم اینها مصرف زکاة هستند اینها مالک نیستند اینها بعنوان مصرف هستند ما در اینجا بگوییم اگر ما لام را برای اختصاص قرار دادیم و اینها را بعنوان مصرف قرار دادیم دیگر بسط واجب نیست.

این بیان به نظرما اشکال دارد، به نظر ما اگر مسئله اختصاص را مطرح بکنیم و بیاییم از اختصاص بگوییم این اصناف مصارف خمس هستند حرف ما این است که بین اینکه اینها مصرف باشند و بین عدم وجوب بسط ملازمه‌ای نیست، چه ملازمه‌ای است بین اینها؟ مصرف یعنی مالک نیستند مالک نباشند! منافات ندارد در اینکه بگوییم يك طوائفی مصرف باشند برای خمس اما مع ذلك بسط هم میان اینها واجب باشد، بین اینها ملازمه وجود ندارد این نکته در بسیاری از این کتاب‌های آیات

الاحكام يا كتب فقهي آمده است كه اذا قلنا بان الطوائف مصارف اگر ما گفتيم اين طوائف عنوان مصارف را دارند و محل مصرف برای خمس هستند فلا يجب بسط بسط دیگر واجب نیست چرا؟ چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ ما صرف اينکه اينها مصرف هستند بين اين و بين عدم وجوب بسط ملازمه‌ای در اینجا نیست.

پس ما همین مقدار كه ميگوئيم دليلی بر وجوب بسط نداريم همین مقدار برای مانحن فيه کافی است، غير از مسئله مصرف بودن به چند نکته دیگر هم گاهی اوقات در كلمات اشاره می‌شود، اينها را هم ببينيم چیست، ببينيم يك نکته اين است كه می‌گویند ما باشيم و آيه از آيه استفاده می‌كنيم بسط واجب نیست می‌گوئيم از كجای آيه؟ می‌گویند آيه يك موردش يتامی است، يك مسكين است، يك موردش ابن سبيل است ما شكی نداريم كه مساكين اكثر فرداً هستند تا يتمی ممكن است هزار مسكين داشته باشيم در مقابل ده يتيم، و همچنين يتامی اكثر فرداً هستند از ابن سبيل، اگر بگوئيم شارع می‌آيد ميگويد بسط واجب است بايد به همه اينها پرداخت بشود به قول ايشان اين اجحاف می‌شود به مساكين اين همه مسكين وجود دارد ما بگوئيم كه بالاخره با وجود اين همه مسكين يك سهمی را بايد به يتامی هم قرار داد در حالی كه يتامی تعدادشان خیلی كم است از اين نکته می‌خواهند استفاده بكنند كه اینجا بسط واجب نیست.

چون مستلزم اين است كه اجحاف به مساكين بشود، جواب اين است كه ببينيد! اين بيان نمی‌تواند دليل باشد و اشكالش اين است كه شارع متعال اينطور نیست كه غرضش اين باشد، كه با خمس تمام احتياجات بني هاشم را بر طرف بكنند، حالا مخصوصاً حالا اگر در يك شهری اكثر آن شهر خودشان از فقرا باشند، اینجا يك تعدادی هستند كه خمس برايشان واجب می‌شود اينها بخواهند درهمين بلد خودشان اگر تمام خمستان را هم بدهند ممكن است به يك دهم از بني هاشم هم نرسد اينطور نیست كه اگر خمس داده بشود تمام مشكلات بني هاشم بر طرف می‌شود نه، اين دليلی ما برايش نداريم، شرايط فرق می‌كند، ازمنه فرق می‌كند، و شارع هم چنين بنای نداشته، بنای شارع اين بوده كه في الجمله اين كار انجام بشود، يعنی تا يك حدی اگر چنين بنای دارد شارع حالا به همه مساكين نمی‌رسد نرسد، اين را نمی‌توانيم بگوئيم اجحاف است، اساساً شارع دارد اینجا يك تفضلی می‌كند، شما اصلاً اگر مسئله اجحاف را مطرح بكنند بگوئيد امام يك نفر است رسول يك نفر است، خود خداوند تبارك و تعالی واحد است يتامی بيشتر هستند، مساكين بيشتر هستند چطور آن يك نفر است يك سهم و آنی هم كه مساكين است يك سهم اينها را نمی‌شود در اين گونه موارد ما مطرح بكنيم اصل خمس يك كرامتی است

طبق روايات وارد شده بنای بر اين هم نیست كه بنحو كامل سد احتياجات بني هاشم آن هم تمام بني هاشم با خمس بشود بنا بوده في الجمله انجام بشود وقتی چنين بنای هست ديگر مسئله اجحاف و اينها نمی‌تواند برای ما دليل باشد، لذا اين را بايد گذاشت كنار. باز بيان دیگری كه دارند بر عدم وجوب بسط، همین لزوم عسر و حرج است بني هاشم در اماكن متعدده در بلاد متفرقه اينها حضور دارند اگر ما بخواهيم بگوئيم آدمی كه در شهرش يتيم نیست، اين آدمی كه در شهرش ابن سبيل نیست حالا خمسش را می‌خواهد بدهد اگر بگوئيم آن نيمه دوم درش بسط واجب است بايد بلند بشود از شهر خودش برود در بلاد ديگر يتيم و ابن سبيل پيدا بكنند اين مستلزم عسر و حرج است اين بيان هم مردود است برای اينكه كسانی كه قايل به وجوب بسط هستند مثل مرحوم شيخ طوسی اينها نمی‌گویند آقا بسط يعنی هر كسی در شهر خودش و يا بصورت كلي در كل عالم اين بسط را بايد انجام بدهد می‌گویند اذا وجدت اصناف الثلاثة في بلاده خود شيخ طوسی كه فتوا داده به اينكه بسط واجب است می‌گويد اگر در بلد خودش طوائف ثلاث بود حق ندارد همه خمس را به يك گروه بدهد،

تصريح کرده حالا اگر در بلد خودش يتيم نبود، شيخ طوسی می‌گويد اين لازم نیست ببايد شهر آنجا اين را بسط بدهد می‌خواهم اين را عرض كنم كسانی كه قايل به وجوب بسط هستند مقصودشان از بسط اين است كه اگر آن اصناف ثلاثه در آن بلد

خودشان باشد اما اگر اصناف ثلاثه نبودند فقط در یتامی است اصلاً مسکین نیست به همان یتامی پردازد.

مطلب سوم این است که گفته‌اند که آقا این ابن سبیل در آیه مراد جنس ابن سبیل است، برای اینکه ابن سبیل در آیه مراد يك فرد معین که نیست، مراد يك فرد غیر معین هم که نیست، مراد جنس ابن سبیل است یعنی من یصدق علیه ابن السبیل، حالا آمدند کسانی که قایل به عدم وجوب بسط هستند گفتند چون ابن سبیل ندرت وجود دارد ما اگر بخواهیم قایل بشویم به اینکه بسط واجب است با این محذور چکار بکنیم؟ حالا اگر در يك جای ابن سبیل نبود اصلاً در بلدی نبود یا اصلاً فرض کنید در بلاد متعدد هم تفحص کرد نبود آن سهم ابن سبیل را چکار کند؟

جوابش این است اگر موضوع منتفی شد مثل همانی که در خصال کفاره گفتیم اینجا هم موضوع وقتی منتفی شد دیگر تکلیف نیست. اما مطلب دیگر این است که از همین ابن سبیل این را قرینه بگیریم بر اینکه مراد از یتامی جنس یتیم است یعنی الف و لام را الف و لام جنس قرار بدهیم مراد از مساکین آن را هم جنس قرار بدهیم آیا این مطلب درست است یا نه؟ اگر بگوییم یتامی الف و لامش استغراق است و مساکین هم الف و لامش استغراق است به ابن سبیل که می‌رسد مراد در آنجا جنس است این بر خلاف وحدت سیاق است، و حدت سیاق اقتضا می‌کند که ما هر سه اینها را بعنوان جنس قرار بدهیم البته این مطلب باز متفرع بر این است که آیا ما در باب الف و لام يك اصلی داریم که الف و لام موضوع له اولی اش استغراق است یا نه، اگر چنین اصلی نداشته باشیم این مطلب مطلب درستی است.